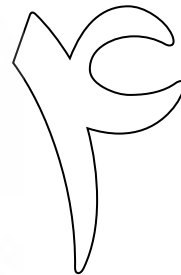


# روابط فرآتلاتنیکی در مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱



علی صباغیان\*

مهدی احمدبگی\*\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

sabbaghian@ut.ac.ir

\* استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

\*\* دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای (مطالعات اروپا) دانشگاه تهران

ahmadbegi@ut.ac.ir

تاریخ تصویب: ۹۶/۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۱۴

فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۳۴-۱۰۳.

مسئله اصلی در این مقاله، تبیین نقش روابط فرآتلانتیکی در حصول توافق هسته‌ای موسوم به برجام، میان جمهوری اسلامی ایران و گروه ۵+۱ بوده است. در این راستا، سؤال اصلی این است که «روابط فرآتلانتیکی، چرا و چگونه بر نقش اتحادیه اروپا در مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱ تاثیر گذاشت؟». فرضیه اصلی مقاله، عبارت است از «اشتراکات تمدنی دو سوی آتلانتیک، به همراه برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا از ابتدای فرایند شکل‌گیری همگرایی اروپایی و نیز روندهای جهانی قرن ۲۱ که منجر به بعضی تغییرات در راهبردهای بین‌المللی و منطقه‌ای امریکا، از جمله چرخش ایالات متحده به سوی آسیا شده است؛ اتحادیه اروپا را به سمت اتخاذ رویکردی مرکب از «موازنه‌گری» و «دنباله‌روی» در قبال ایالات متحده پیش برده است». این رویکرد ترکیبی در مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام، در قالب ایفای نقش اتحادیه اروپا براساس دو کارویژه ایجاد «تسهیل» و «توازن» متبلور شد. در این مقاله پس از بیان چهارچوب نظری (نئورئالیسم) به بررسی شاخص‌های اصلی روابط فرآتلانتیکی و نیز تاثیر روندهای جهانی قرن ۲۱ بر این روابط با ایجاد شاخصی اکتسابی برای آن، همچون چرخش ایالات متحده به سوی آسیا پرداختیم. در بخش پایانی مقاله، به تبیین چگونگی تاثیرگذاری روابط فرآتلانتیکی براساس این شاخص‌ها بر روند و نتایج مذاکرات هسته‌ای پرداختیم و دیدیم که این رویکرد در دوران پسابرجام و با روی کار آمدن دولت جدید امریکا، با دادن وزن بیشتر به موازنه‌گری نسبت به دنباله‌روی، ادامه یافته و احتمالاً خواهد یافت. روش پژوهش در این مقاله، «توصیفی-تحلیلی» است و برای گردآوری اطلاعات نیز عمدتاً از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

**واژه‌های کلیدی:** روابط فرآتلانتیکی، موازنه‌گری، دنباله‌روی، چرخش به

سوی آسیا، برجام

## مقدمه

در عرف روابط بین‌الملل، مجموعه روابط ایالات متحده امریکا با اروپا، روابط بین‌الملل نامیده می‌شود. جایگاه روابط فرآتلانتیکی در ساختار و پویای اصلی نظام بین‌الملل و نقشی که این روابط در دوران گذار نظام بین‌الملل در شکل‌دهی به جغرافیای قدرت قرن ۲۱ ایفا خواهد نمود، داشتن درک درست نهادی، سیاسی و راهبردی از روابط دو سوی آتلانتیک را برای پژوهشگران روابط بین‌الملل ضروری می‌سازد. اگر صدور اعلامیه استقلال و تاسیس ایالات متحده امریکا به عنوان کشوری مستقل از بریتانیای کبیر را به عنوان مبداء تاریخی روابط فرآتلانتیکی در نظر بگیریم، پیشینه این روابط چیزی حدود ۳ قرن خواهد بود که البته به لحاظ پیشینه تمدنی، قرن‌ها تاریخ اروپا را نیز باید بدان افزود.

مسئله اصلی مولفان در این مقاله، درک چگونگی تأثیرگذاری روابط فرآتلانتیکی بر مذاکرات هسته‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و گروه ۵+۱ - به عنوان نماد تقابل و تعامل ایران با غرب در سال‌های اخیر - که به توافق تاریخی برجام انجامید؛ است. سؤال اصلی عبارت است از اینکه «روابط فرآتلانتیکی، چرا و چگونه، بر نقش اتحادیه اروپا در مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱ تأثیر گذاشت؟». فرضیه اصلی مقاله، مبتنی بر این دیدگاه است که اشتراکات تمدنی دو سوی آتلانتیک، به همراه برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا از ابتدای فرایند شکل‌گیری همگرایی اروپایی (برتری که براساس اختلاف سطح فاحش این دو در قابلیت بازیگری مستقل و رهبری جهانی، ناشی از میزان قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، قابل‌سنجش است). باعث اتخاذ

رویکردی مرکب از دنباله‌روی و موازنه‌گری توسط این اتحادیه و کشورهای عضو اصلی آن در قبال ایالات متحده شده است. همچنین روندهای جهانی قرن ۲۱ که منجر به بعضی تغییرات در راهبردهای بین‌المللی و منطقه‌ای امریکا، از جمله چرخش ایالات متحده به سوی آسیا شده است؛ اروپا را در تداوم اتخاذ این رویکرد ترکیبی بطور عام و نیز افزایش وزن موازنه‌گری نسبت به دنباله‌روی، مصمم‌تر نموده است. اتحادیه اروپا، این رویکرد ترکیبی خود در قبال امریکا را با ایفای نقشی مبتنی بر دو کارویژه ایجاد «تسهیل» و «توازن» در مذاکرات برجام، متبلور ساخت.

هدف از نگارش این مقاله، نشان دادن سطوح و چگونگی تاثیرگذاری این روابط بر مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام است که در تامین منافع ملی کشورمان از طریق تنظیم هوشمندانه گام‌های آینده سیاست خارجی در قبال شرکای فرآتلانتیکی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. روش پژوهش در این مقاله «توصیفی - تحلیلی» است و برای گردآوری اطلاعات نیز عمدتاً از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

با نگاهی به پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه تاثیرات روابط فرآتلانتیکی بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا (که عمدتاً انگلیسی زبان یا غیرفارسی هستند)، آنچه می‌تواند مبنای نوآوری در این مقاله قرارگیرد؛ بررسی مسئله اصلی براساس شاخص‌های ریشه‌دار در تاریخ (اشتراکات تمدنی)، مربوط به دوران معاصر (تفاوت وزن راهبردی امریکا نسبت به اروپا) و مرتبط با آینده (چرخش امریکا به سوی آسیا اقیانوسیه در قرن ۲۱) که خود ریشه در تحولات سریع جهان امروز دارند؛ به منظور دسترسی به تصویری جامع از موضوع است. همچنین، بحث تاثیر روابط فرآتلانتیکی بر انجام مذاکرات هسته‌ای و آینده برجام، خود موضوعی نو تلقی می‌شود.

این مقاله از سه بخش اصلی و یک نتیجه‌گیری تشکیل شده است. بخش اول به بیان چهارچوب نظری، یعنی نئورئالیسم اختصاص دارد. بخش دوم، شاخص‌های اصلی روابط فرآتلانتیکی و نیز تاثیر روندهای جهانی قرن ۲۱ بر این

روابط را بررسی می‌کند و در نهایت بخش سوم، به این موضوع می‌پردازد که چگونه اشتراکات تمدنی دو سوی آتلانتیک و برتری راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا، به عنوان دو خصیصه ادامه‌دار روابط فرآتلانتیکی (که اولی، ذاتی آن بوده و دومی نیز از نیمه قرن بیستم، بدل به خصیصه‌ای پایدار برای آن شده است). در کنار راهبرد اعلامی و اعمالی امریکا در «چرخش به سوی آسیا» (به عنوان شاخصی اکتسابی برای این روابط در قرن حاضر) که ریشه در روندهای غالب جهانی قرن ۲۱ دارد؛ بر نقش‌آفرینی اتحادیه اروپا و کشورهای اصلی عضو آن در مقاطع مختلف مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام و نیز فضای پس‌برجام تاثیر گذاشته است.

### ۱. چهارچوب نظری

هرچند برای پرداختن به موضوع این مقاله، از منظرهای مختلف، چهارچوب‌های نظری متفاوتی همچون سازه‌نگاری، فرهنگ راهبردی<sup>۱</sup> و نئورئالیسم را می‌توان اختیار نمود؛ اما از آنجا که نگاه ایالات متحده به روابط فرآتلانتیکی به عنوان طرف برتر این روابط، همواره مبتنی بر واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی بوده است؛ این چهارچوب نظری در قیاس با سایر چهارچوب‌های مرتبط با موضوع معنادارتر و مفیدتر تشخیص داده شد.

این نگاه غالب مبتنی بر رئالیسم و نئورئالیسم در میان صاحب‌نظران و دولتمردان امریکایی، اولاً ریشه در تجربه تاریخی افول امپراتوری بریتانیای کبیر و انگیزه تاریخی ایالات متحده برای کسب برتری نسبت به استعمارگران سابق اروپایی (موازنه‌گری با آنها) و ثانیاً ریشه در همین برتری کسب شده وزن راهبردی امریکا نسبت به اروپا در عرصه جهانی، پس از وقوع دو جنگ جهانی در قرن بیستم (به عنوان یکی از شاخص‌های تاثیرگذاری متغییر مستقل بر وابسته در این مقاله) دارد. از نظر کنت والتز و نئورئالیست‌های تدافعی مانند استفان والت، فرضیه‌های مربوط به روابط با دیگر کشورها به این بستگی دارد که آیا آن کشورها دوست تلقی می‌شوند یا دشمن، لذا در تعامل با دوستانی مانند اتحادیه اروپا، فرضیه‌هایی



که بر دولتمردان ایالات متحده حاکم است، بیشتر شبیه فرضیه‌های نئولیبرال‌ها است. اما وقتی نئورئالیست‌ها، اعم از تدافعی و تهاجمی، با دولت‌های توسعه‌طلب یا دشمنان سنتی سر و کار دارند، تفاوت اندکی بین رویکرد آنها وجود دارد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۲۱-۴۲۳). در اینجا ارتباط چهارچوب نظری با اشتراکات تاریخی<sup>۱</sup> تمدنی دو سوی آتلانتیک (به عنوان شاخص دیگر تاثیرگذاری متغیر مستقل بر وابسته در این مقاله) مشخص می‌شود.

البته نئورئالیسم از منظر طرف دیگر روابط فرآتلانتیکی یعنی اتحادیه اروپا نیز، توجیهات نظری قابل توجه و مفیدی را براساس اتخاذ رویکرد «موازنه‌گری»<sup>۱</sup> یا «دنباله‌روی»<sup>۲</sup> در قبال ایالات متحده، ارائه می‌دهد. دولت‌هایی که از جایگاه خود در نظام بین‌الملل راضی هستند، به عنوان کشورهای خواهان وضع موجود<sup>۳</sup> و کشورهای که به دنبال تغییر توازن قوای موجود هستند، عموماً به عنوان کشورهای تجدیدنظرطلب<sup>۴</sup> شناخته می‌شوند که به دنبال تغییر توازن قوا هستند. جان مرشایمر<sup>۵</sup> از شاخص‌ترین رئالیست‌های تهاجمی، معتقد است دولت‌ها وقتی دست به موازنه‌گری (اتحاد با کشورهای ضعیف‌تر در مقابل قدرت هژمون) می‌زنند که یا بقای خود را در اثر قدرت‌گیری بیشتر قدرت هژمون در خطر ببینند و یا امید به کسب جایگاه برتر در میان قدرت‌های ضعیف‌تر در اتحاد جدید داشته باشند (Mearsheimer, 2010: 81-83).

طرح دو شاخصه موازنه‌گری و دنباله‌روی در نظریه رئالیسم ساختاری والتز و نظریه توازن قوای مشتق از آن، نشان می‌دهد که هرچند دولت‌ها موازنه‌گری را به عنوان راهبردی برای بقا یا راهی برای در پیش گرفتن شیوه زندگی خودمختار نسبت به قدرت هژمون در نظر می‌گیرند؛ اما گاهی نیز به جای موازنه‌گری، راه کم‌هزینه‌تر را برای حفظ بقا انتخاب می‌کنند، که همان دنباله‌روی است (Waltz,

---

1. balancing

2. bandwagoning

3. status quo states

4. revisionist states

5. John Mearsheimer

هرچند که اتحادیه اروپا یک دولت ملی نیست، اما در حال حاضر دارای یک هویت حقوقی واحد در عرصه بین‌الملل و نیز نهاد سیاست خارجی مشترک است که باعث می‌شود اوصاف مذکور در خصوص دولت‌ها در نئورئالیسم، علاوه بر دولت‌های اصلی تشکیل دهنده اتحادیه، تا حدود زیادی برای کلیت آن نیز صادق باشد. اتحادیه اروپا طی دهه‌هایی که از تاسیس آن می‌گذرد، یک بازیگر تجدیدنظرطلب نبوده است اما روندهای غالب جهانی در قرن ۲۱، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد و نیز چرخش ایالات متحده به سمت آسیا (به عنوان شاخص سوم تاثیرگذاری متغیر مستقل بر وابسته در این مقاله) که خود از نتایج این روندها است، باعث شده تا در حال حاضر، نتوان این اتحایه را با قاطعیت، یک بازیگر خواهان حفظ وضع موجود (حداقل در نسبت با ایالات متحده) نامید. مجموعه این شرایط به لحاظ نظری، توجیه کننده تداوم اتخاذ رویکرد ترکیبی مورد اشاره در فرضیه مقاله، از سوی اتحادیه اروپا در قبال ایالات متحده، با نگاهی به افزایش وزن موازنه‌گری نسبت به دنباله‌روی است.

## ۲. شاخص‌های اصلی روابط فرآتلانتیکی و تاثیر روندهای جهانی بر آن

اگر صدور اعلامیه استقلال و تاسیس ایالات متحده امریکا به عنوان کشوری مستقل از بریتانیای کبیر را به عنوان مبداء تاریخی روابط فرآتلانتیکی در نظر بگیریم؛ پیشینه این روابط چیزی حدود ۳ قرن خواهد بود که البته به لحاظ پیشینه تمدنی، قرن‌ها تاریخ اروپا را نیز باید بدان افزود. این روابط همزمان با تولد رسمی اتحادیه اروپا به شکل امروزی آن، در چهارچوبی نهادینه، پیگیری و تثبیت شد. یک سال پیش از امضای پیمان ماستریخت، یعنی در نوامبر ۱۹۹۰ «اعلامیه فرآتلانتیکی روابط جامعه اروپا و ایالات متحده» صادر و در آن ضمن اشاره به ارزش‌ها و میراث تاریخی مشترک، بر اهداف مشترک فرآتلانتیکی تاکید شده است (EEAS, 1990: 1-3).

شکل شماره ۱- «اعلامیه فرآتلاتنتیکی روابط جامعه اروپا و ایالات متحده»: پیگیری اهداف مشترک در بستر ارزش‌ها و میراث تمدنی مشترک

ارزش‌ها و میراث تمدنی دو سوی آتلاتنتیکی

- اصول مشترک میان جامعه اروپا و ایالات متحده برای دستیابی به اهداف مشترک فرآتلاتنتیکی
- همکاری اقتصادی
  - همکاری آموزشی علمی و فرهنگی
  - مبارزه با چالش‌های فراملی (تروریسم، مواد مخدر، جنایات بین‌المللی، محیط زیست و جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی)
  - ایجاد چهارچوبی نهادینه برای مشورت

#### اهداف مشترک اصلی

##### جامعه اروپا و ایالات متحده

- ۱- پشتیبانی از بنیادهای لیبرالیسم
- ۲- تامین صلح و امنیت بین‌الملل
- ۳- حرکت در جهت رشد پایدار اقتصاد جهانی
- ۴- ارتقای اصول بازار آزاد، ممانعت از حمایت‌گرایی و توسعه سیستم تجارت چندجانبه
- ۵- کمک به کشورهای در حال توسعه به منظور اصلاحات اقتصادی و سیاسی
- ۶- پشتیبانی مناسب از همکاری با سایر کشورها و سازمان‌های کشورهای اروپای مرکزی و شرقی برای انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی و ترغیب آنها به شرکت در سازمان‌های تجاری چندجانبه

منبع: مولفان

امروز روابط فرآتلاتنتیکی داری لایه‌های متعددی است که چشم‌اندازی از اشتراکات تمدنی و ارزشی، تفاوت وزن راهبردی و پیوندهای دو و چندجانبه مختلف را پیش روی ما قرار می‌دهد (سجادپور، ۱۳۹۱: ۱۴).

ریشه تمدنی مشترک و اختلاف وزن راهبردی فرآتلاتنتیکی: با وجود این عمق تاریخی - تمدنی، اروپا و امریکا از جهان‌بینی کاملاً یکسانی برخوردار نیستند. در حقیقت، تحولات سیاسی و ژئوپولیتیکی که در قرون اخیر در هر دو سوی آتلاتنتیک رخ نموده است؛ هریک به سهم خود تأثیراتی را بر روحيات و نیز «فرهنگ راهبردی» اروپایی‌ها و امریکایی‌ها نهاده است. بر همین اساس، در آستانه قرن ۲۱، این حقیقت به روشنی نمایان شده است که اروپا و امریکا علی‌رغم آنکه هر دو زاده عصر روشنگری هستند، از یک جهان‌بینی مشترک، حداقل در زمینه مسئله «قدرت» برخوردار نبوده و حتی در حوزه‌های مربوط به سودمندی قدرت، اخلاق قدرت و میزان تمایل به قدرت، دچار واگرایی هستند (احمدبیگی، ۱۳۹۱: ۹۸۵).





اگر فرهنگ راهبردی را معادل مجموعه‌ای از باورها، مفروضات، هنجارها و الگوهای رفتاری ملهم از تجربیات و روایت‌های مشترک و شکل‌دهنده هویت جمعی دولت‌ها و واحدهای سیاسی و روابط آنها با بازیگران سیاست جهانی بدانیم؛ به این معنا اغلب متفکران دو سوی آتلانتیک، خصوصا اروپایی‌ها معتقدند که آمریکا و اروپا دیگر دارای یک فرهنگ راهبردی مشترک نیستند. اما ریشه بخشی از این تفاوت در فرهنگ راهبردی دو سوی آتلانتیک را باید در برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به شریک اروپایی خود جست‌وجو کرد. فرهنگ راهبردی امروز اروپا فاصله بسیار زیادی از آن چیزی که برای قرن‌ها و حداقل تا جنگ جهانی اول بر این قاره مسلط بوده است (یعنی جنگ‌های طولانی که دولت‌ها و مردم اروپا با اعتقاد به سیاست قدرت، مشتاقانه خود را درگیر آن می‌کردند) دارد. این اختلاف وزن راهبردی نیز به نوبه خود، نتیجه تحولات دو قرن اخیر و عمدتاً نتیجه تغییرات شدید معادله قدرت در دهه‌های اخیر است که منجر به ایجاد شکاف فاحش در قابلیت این دو برای بازیگری مستقل و رهبری جهانی، ناشی از میزان قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، قابل‌سنجش است.

اروپایی‌ها به عنوان ابرقدرت سابق، امروز به دنیا از زاویه دید قدرت‌های ضعیف‌تر می‌نگرند. به اعتقاد رابرت کیگان، منازعه «یک‌جانبه‌گرایی» براساس روانشناسی قدرت قابل توجیه است؛ چرا که طرف قدرتمند همواره از بکارگیری قدرت خود احساس افتخار می‌کند و طرف ضعیف نسبت به بکارگیری قدرت احساس بی‌زاری دارد. ریشه تساهل بیشتر اروپا در مقابل تهدیدات نیز همین ضعف نسبی اروپا است. در این زمینه یک واقعیت عملی هم در کنار بحث روانشناسی قدرت وجود دارد که آن هم نتیجه عدم توازن قدرت است و آن اینکه تهدیدهای ملموس خارجی، بطور طبیعی بیشتر متوجه طرف قدرتمندتر یعنی ایالات متحده است. درباره جنبه ایدئولوژیک فرهنگ راهبردی امروز اروپا نیز همانطور که یوشکا فیشر می‌گوید، اروپایی‌ها نظام کهنه موازنه قوا را با گرایش‌های ملی‌گرایانه، محدودیت‌های ائتلافی، سیاست سنتی منفعت‌محور، خطر دائمی ایدئولوژی‌ها و

رویاری‌های مداوم ملی‌گرایانه‌اش، پشت سر گذاشته و نظم جدیدی را محقق ساخته است (Kagan, 2002: 11-16).

جیمز دابنز، دیپلمات برجسته آمریکایی و سفیر ایالات متحده در اتحادیه اروپا در بدو تاسیس، در این خصوص معتقد است که «اروپا و ایالات متحده از ارزش‌های مشترک فرهنگی و تمدنی، مانند نظامات دموکراتیک حکمرانی، جوامع سکولار، تفکیک نهاد کلیسا از نهاد حکومت و پیگیری ارتقای حقوق بشر برخوردارند» که این ارزش‌ها در سیاست‌های مشابه، هرچند نه یکسان آنها در قبال موضوعات و طرف‌های مختلف بین‌المللی و جهانی، بازتاب می‌یابد. وی معتقد است که برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا در دوران پساجنگ سرد، باعث شده است تا نگاه این اتحادیه در خصوص مسائل امنیتی، همواره متوجه رهبری آمریکا باشد؛ اما در حوزه اقتصاد، اتحادیه اروپا از جایگاه جهانی برابر با ایالات متحده برخوردار بوده و مسیر مخصوص به خود را در پیش گرفته است (James Dobbins, personal communication, November 27, 2015).

### روندهای جهانی در قرن ۲۱ و چرخش آمریکا به سوی آسیا - اقیانوسیه:

در شرایطی که چهار روند اصلی جهانی در قرن ۲۱، شامل جهانی شدن، افول تدریجی قدرت غرب (جریان قدرت و ثروت از غرب به شرق)، گذار جهان به سوی نظم چندقطبی و حرکت به سوی منطقه آسیا<sup>۱</sup> اقیانوسیه، در حال شکل دادن به محیط ژئواستراتژیک دربرگیرنده اتحادیه اروپا و ایالات متحده است و چشم‌انداز ژئواستراتژیک ترسیم شده توسط این روندها، چالش‌هایی همچون تداوم فقر در آفریقا، منازعات خشونت‌آمیز جاری در خاورمیانه، ظهور مجدد روسیه به عنوان یک قدرت جهانی و بی‌ثباتی در آسیا را پیش‌روی اتحادیه اروپا و ایالات متحده قرار داده است؛ روابط فراآتلانتیکی به شکل فزاینده‌ای از این روندها متأثر شده و خواهد شد (Nguyen, 2016: 226).

شورای اطلاعات ملی ایالات متحده در گزارش آینده‌نگارانه خود در سال ۲۰۰۵، با عنوان «روندهای جهانی ۲۰۲۵: جهانی تغییر شکل یافته»<sup>۱</sup> هشدار می‌دهد



که مدل غربی لیبرالیسم اقتصادی، دموکراسی و سکولاریسم که بسیاری آن را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، ممکن است درخشندگی خود را حداقل در میان‌مدت از دست بدهد». همچنین در بخش دیگری از این گزارش آمده است: «امروز ثروت، نه تنها در حال انتقال از غرب به شرق است، بلکه در حال فرارگرفتن بیشتر، تحت کنترل دولتی است» اینها به وضوح، حاکی از کاهش نفوذ غرب است (National Intelligence Council, 2005). اما در آخرین گزارش شورای اطلاعات ملی امریکا از سری گزارش‌های روندهای جهانی، با عنوان «روندهای جهانی ۲۰۳۰: جهان‌های جایگزین»<sup>۱</sup> که در سال ۲۰۱۲ منتشر شد، ذیل عنوان پخش‌شدگی قدرت<sup>۲</sup> به صراحت به این نکته اشاره شده است که در پایان دهه سوم قرن ۲۱ «هیچ قدرت هژمونیک وجود نخواهد داشت و قدرت به سمت شبکه‌ها و ائتلاف‌ها در جهانی چندقطبی منتقل خواهد شد» (National Intelligence Council, 2012: ii). این بدان معنا است که نظام جهانی، در حال گذار از حالت تک قطبی - که عمدتاً توسط ایالات متحده رهبری می‌شد- به یک حالت چندقطبی است که در آن، نه تنها ایالات متحده و اتحادیه اروپا، بلکه قدرت‌های در حال ظهور نیز می‌توانند رهبری را بخصوص در بخش‌های مالی و اقتصادی به عهده گیرند.

**چرخش ایالات متحده به سوی آسیا - اقیانوسیه.** در شرایطی که اروپا با مشکلات داخلی خود دست و پنجه نرم می‌کرد، دولت اوباما در سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۰، تاکید تازه‌ای بر آسیا - اقیانوسیه به عنوان منطقه‌ای از جهان که حضور و نمایش قدرت امریکا در آن بیشتر مورد نیاز است؛ نمود. هیلاری کلinton وزیر خارجه ایالات متحده نیز با انتشار مقاله‌ای در سال ۲۰۱۲ در نشریه فارن پالیسی با عنوان «قرن اقیانوسیه امریکا»، اعلام نمود که واشینگتن باید خود را برای قرن پیش‌رو که «قرن اقیانوسیه»<sup>۳</sup> است، آماده کند.

کلinton همچنین در کتاب خاطراتش با عنوان «انتخاب‌های سخت»<sup>۴</sup> که

1. Global Trends 2030: Alternative Worlds
2. diffusion of power
3. pacific century
4. Hard Choices



اواسط سال ۲۰۱۴ منتشر شد، در این باره می‌نویسد: «لازم بود پیغامی برای آسیا و برای جهان بفرستیم که امریکا برگشته است... مسیر اقتصاد جهانی و شکوفایی اقتصادی خود ما، پیشرفت دموکراسی و حقوق بشر و امیدهای ما برای قرن بیست و یکمی، کمتر خونبار نسبت به قرن بیستم، همه تا حد زیادی منوط به آن چیزی است که در آسیا- پاسیفیک رخ داد... خیزش چین، یکی از مهم‌ترین تحولات راهبردی زمان ماست... در تابستان ۲۰۱۱، من کار بر روی مقاله‌ای طولانی را شروع کردم که کارهای ما در این منطقه را در یک زمینه گسترده‌تر سیاست خارجی امریکا جا نشانی می‌کرد. جنگ در عراق رو به پایان و یک دوران گذار در انتظار افغانستان بود. بعد از یک دهه تمرکز بر مناطقی که آستان بیشترین تهدیدات بودند، ما به یک «نقطه چرخش»<sup>۱</sup> رسیده بودیم. البته ما باید بر تهدیداتی که باقی مانده بود متمرکز می‌ماندیم، اما زمان آن رسیده بود که در مناطقی که بیشترین فرصت‌ها را در خود جا داده‌اند نیز بیشتر کار کنیم» (Rodham Clinton, 2014: 45).

در راستای عملی کردن ایده چرخش به سوی آسیا، باراک اوباما در اولین سفر خارجی‌اش که به آسیای شرقی اختصاص یافت، پیشنهاد شروع مذاکراتی در چهارچوب آپک را برای رسیدن به یک پیمان تجارت آزاد منطقه‌ای مطرح نمود که در اجلاس سال ۲۰۱۰ سران آپک مورد تایید قرار گرفت و نتیجه این مذاکرات چندساله، امضای پیمان تجارت آزاد میان ۱۲ کشور ساحل اقیانوسیه از جمله امریکا، کانادا، مکزیک، شیلی، ژاپن، پرو، استرالیا، نیوزلند، مالزی، سنگاپور، ویتنام و برونئی، موسوم به پیمان شراکت فراقیانوسیه‌ای در ۴ فوریه ۲۰۱۶ بود.

در این شرایط، دولت‌های اروپایی و نیز اتحادیه اروپا با طرح مواردی از توجه اروپا در عرصه اقتصادی به سوی آسیا، تلاش نمودند تا امریکا و جهان را متقاعد سازند که در چرخش به سوی آسیا، شریک ایالات متحده هستند و این به معنای کاهش اعتبار اروپا برای امریکا نیست. نگاه اروپایی در این چهارچوب این است که یک چرخش فرآتلانتیکی به سوی آسیا<sup>۲</sup> اقیانوسیه، می‌تواند سرعت

1. pivot point

ارتقای منافع امنیتی، منافع اقتصادی و نیز ارزش‌های مشترک اروپا و آمریکا، مانند حقوق بشر و دموکراسی را در این منطقه افزایش دهد (Zarate, 2012: 221 - 222).

در همین مقطع زمانی بود که اوباما پس از چند دور مذاکره میان طرف‌های آمریکایی و اروپایی، در سخنرانی سالانه‌اش در فوریه ۲۰۱۳ اعلام کرد که ایالات متحده خواهان ایجاد یک موافقتنامه تجارت آزاد با اتحادیه اروپا است؛ اعلامی که بلافاصله با استقبال اتحادیه اروپا منجر به شروع مذاکرات مربوطه شد. دولت آمریکا، «مشارکت فرآتلانتیکی تجارت و سرمایه‌گذاری»<sup>۱</sup> را در حقیقت، همتای آتلانتیکی مشارکت فرآقیانوسیه‌ای می‌داند (Russel, 2014: 5).

می‌توان گفت پس از نزدیک به دو دهه تمرکز بر افزایش تدریجی همکاری‌های اقتصادی، شرکای آتلانتیکی در سال ۲۰۱۳ موافقت کردند تا مذاکراتی را برای یک پیمان جامع تجارت آزاد انجام دهند. ناظران معتقدند پیشرفته‌ترین روابط دوجانبه در طول تاریخ که دربرگیرنده ۴۷ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی، ۳۲ درصد تجارت و ۶۰ درصد سرمایه‌گذاری خارجی جهانی در سال ۲۰۱۲ است، می‌تواند پیامدهای بسیار عمیق و گسترده‌ای در اقتصادی جهانی داشته باشد (Eliasson, 2014: 120).

جو بایدن در یک جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ در شورای روابط خارجی آمریکا، در سپتامبر ۲۰۱۶، می‌گوید: «اولین چیزی که ما در دولت در خصوص سیاست خارجی توافق کردیم، نیاز به ساختن مجدد و تقویت بنیادهای سیاست خارجی آمریکا یا نقش آمریکا در جهان بود... ما به مقدار بالایی از فروتنی واقعی در خصوص ظرفیتمان برای تغییر اساسی شرایط در سراسر جهان و قضاوت در مورد اولویت‌هایمان نیاز داریم... اگر همه چیز به یک اندازه برای شما مهم باشد، هیچ چیز برای شما مهم نیست؛ پس مسئله، اولویت‌بندی بود. چرخش یا توازن‌بخشی مجدد به سوی آسیا به همین دلیل مطرح شد؛ اما این خیلی درباره خارج شدن یا کاهش حضور نبود بلکه درباره تغییر رهیافت بنیادینی بود که ما در خصوص خاورمیانه داشتیم؛ چرا که ما به این نتیجه رسیدیم<sup>۲</sup> و فکر می‌کنم که

حق با ما بود<sup>۵</sup> که استفاده از زور با حضور نظامی پرننگ در منطقه، علاوه بر آنکه بسیار پرهزینه بود، تنها تا زمان خروج ما از منطقه جواب می‌داد... فکر می‌کنم این درسی بود که همه از حمله به عراق گرفتند» (Council on Foreign Relations, 2016).

بایدن در پاسخ به این سؤال که آیا بدون پیمان تجارت آزاد مشارکت فرآقیانوسیه‌ای<sup>۱</sup> موسوم به TPP، هم می‌توان توازن بخشی مجدد به سوی آسیا را برقرار کرد؟ می‌گوید: «بله اما نه به آن خوبی، چرا که این کار را برای حفظ نظم لیبرال بین‌المللی که با دریاها و هوا و نیز تجارت مرتبط است، سخت‌تر می‌کند. اما حتی بدون TPP هم ما همچنان بر این نظر خواهیم بود که توازن بخشی مجدد نیروی فیزیکی ما در آن بخش از جهان، برای تقویت بعضی از دوستانمان در این منطقه، بسیار مهم است» (Council on Foreign Relations, 2016).

مشاهده می‌شود که اولاً چرخش به سوی آسیا صرفاً منطبق اقتصادی ندارد و براساس چشم‌انداز ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک دولت آمریکا در قرن ۲۱ طرح‌ریزی شده است و لذا حتی بدون TPP نیز از بین نخواهد رفت. ثانیاً کاهش حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه که در چهارچوب چرخش به سوی آسیا تحلیل می‌شود، اساساً مبتنی بر یک نگاه راهبردی و نتیجه تغییر نگاه دولت ایالات متحده به منطقه و نیز مقتضیات راهبردی سیاست خارجی این کشور است و نه مبتنی بر تامین نیرو و منابع لازم برای حضور آمریکا در آسیا<sup>۶</sup> اقیانوسیه. بنابراین این تحولات لزوماً با تحركات و پیروزی‌های مقطعی گروه‌های تروریستی در منطقه نیز منتفی نمی‌شود.

روشن است که در شرایط کاهش حضور آمریکا در خاورمیانه، یک گزینه راهبردی هوشمندانه برای اتحادیه اروپا می‌تواند تقویت حضور در منطقه، به منظور پرکردن خلاء ناشی از کاهش حضور ایالات متحده باشد. البته نقش ایران در تحقق این حضور، بسیار قابل توجه است؛ چرا که در حال حاضر تنها کشوری است که از ابعاد مختلف، قابلیت حفظ ثبات و امنیت منطقه را داراست و ثبات و امنیت منطقه‌ای، عامل کلیدی برای موفقیت حضور اروپا در منطقه خواهد بود.

1. Trans-Pacific Partnership (TPP)

### ۳. نقش روابط فرآتلاتنتیکی در حصول توافق هسته‌ای با ایران

روابط اتحادیه اروپا با ایران از زمان تاسیس رسمی اتحادیه در ابتدای دهه ۱۹۹۰، با امضا و اجرایی شدن پیمان ماستریخت و همزمان با فعالیت اولین دولت ایران پس از جنگ، تا پیش از شروع مناقشه هسته‌ای، مبتنی بر تعامل سازنده<sup>۱</sup> برای پرداختن به حوزه‌های مورد نگرانی مشترک از طریق تماس و گفت‌وگوی مستقیم بود. گفت‌وگوی انتقادی<sup>۲</sup> و در ادامه آن، گفت‌وگوی فراگیر<sup>۳</sup> یک سیاست تعامل سازنده باهدف به‌اصطلاح ادغام مجدد یک دولت تجدیدنظرطلب در جامعه جهانی بود. سیاستی که به‌عنوان اولین سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه در قبال ایران، در موارد مختلفی از نبود هماهنگی و انسجام رنج برده و نیز متأثر از عدم تقارن در وابستگی متقابل اتحادیه اروپا و ایران بوده است (Kaussler, 2012: 55).

هدف اتحادیه اروپا از اتخاذ سیاست تعامل سازنده در قبال جمهوری اسلامی ایران که خود را در قالب گفت‌وگوهای انتقادی و در ادامه آن گفت‌وگوهای فراگیر نشان داد؛ واداشتن ایران به همراهی، همکاری یا عدم مخالفت در زمینه موضوعات مورد اختلاف (حقوق بشر، عدم اشاعه، تروریسم و روند صلح خاورمیانه) و همچنین تقویت روابط اقتصادی دوجانبه بود. در مقابل، هرچند ایالات متحده در مورد هدف غایی واداشتن کشور به‌اصطلاح تجدیدنظرطلبی مانند ایران به پذیرش هنجارهای غربی، با اتحادیه اروپا همراهی داشت، اما خطرات شدیدی که امریکا به‌واسطه جایگاهش به‌عنوان قدرت برتر جهانی، از سوی جمهوری اسلامی متوجه خود می‌دید، باعث شد تا با تمرکز بیشتر بر موضوعات اشاعه، تروریسم و اسرائیل، هرگونه تعامل با ایران را رد کرده و سیاست مهار فعال را در قبال آن اتخاذ کند. مشاهده می‌شود که دو شاخص اشتراکات تمدنی فرآتلاتنتیکی و نیز اختلاف وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا، خود را در قالب اشتراک اهداف و اختلاف سیاست‌های دو سوی آتلاتنتیک در قبال

1. constructive engagement
2. critical dialogue
3. comprehensive dialogue

ایران در مقطع پیش از مناقشه هسته‌ای، نشان می‌دهد؛ اختلاف سیاستی که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، قرارداد ایران در «محور شرارت» توسط جورج دبلیو بوش و نیز طرح پرونده هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳، به رنگ باختن سیاست تعامل سازنده اتحادیه اروپا در قبال ایران منجر شد. در واقع، از سال ۲۰۰۴ و همزمان با شروع مناقشه هسته‌ای، اتحادیه اروپا تا حد زیادی، رویکرد تعامل سازنده را کنار گذاشت و در عوض، سه کشور انگلستان، آلمان و فرانسه موسوم به EU-3، که عضو دائم شورای امنیت نیز هستند؛ خود را با سیاست بازدارندگی<sup>۱</sup> و مهار<sup>۲</sup> ایالات متحده در قبال ایران هماهنگ کردند.

بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۲، روابط فرآتلانتیکی در مورد تحریم‌های ایران، تغییراتی شدید را از مخالفت علنی، تا اجماع تقریباً کامل، تجربه کرد. در شرایطی که ایالات متحده در سرتاسر این دوره، تحریم را به عنوان عامل محرک منفی ترجیح می‌داد؛ اتحادیه اروپا در ابتدا استفاده از مشوق‌ها و گفت‌وگو را انتخاب کرد که نشانه‌ای از اولویت راهبردهای چندجانبه‌گرایی و تعامل، نسبت به اقدامات قهرآمیز یکجانبه برای اتحادیه بود. با این حال، سیاست تحریمی اتحادیه اروپا در قبال ایران که از سال ۲۰۰۵ شروع شد؛ به سوی همگرایی کامل با سیاست ایالات متحده پیش رفت (Lohmann, 2016: 1).

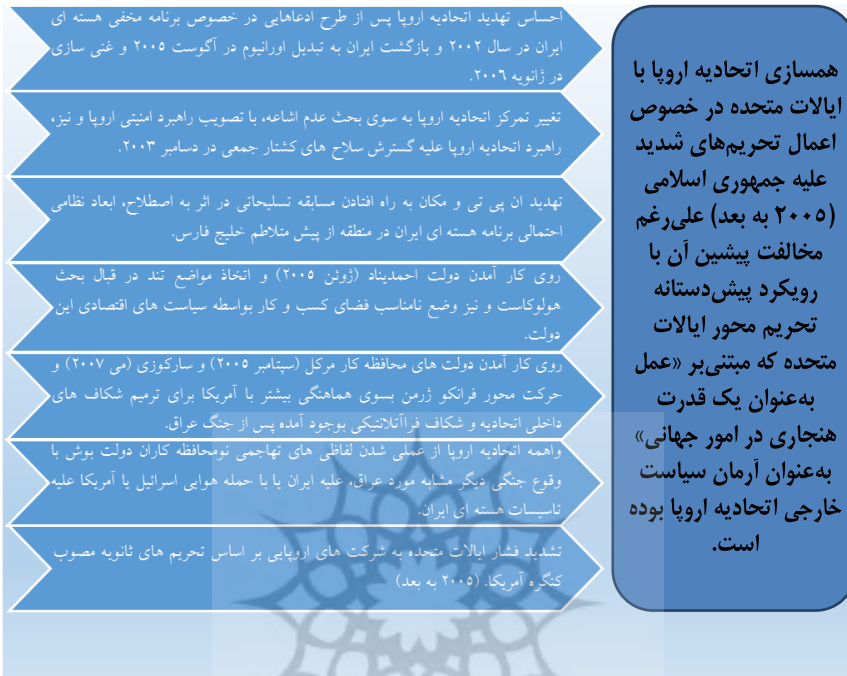
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- 
1. deterrence
  2. containment



شکل شماره ۲- عوامل موثر بر همسازی اتحادیه اروپا با امریکا در خصوص سیاست تحریمی علیه

ایران (۲۰۰۵ به بعد)



منبع: مولفان

توماس پیکرینگ، دیپلمات ارشد آمریکایی و سفیر پیشین ایالات متحده در سازمان ملل، در خصوص تاثیر ایالات متحده بر سیاست اتحادیه اروپا در قبال ایران در جریان مذاکرات هسته‌ای، معتقد است که در مراحل ابتدایی دوران اول مذاکرات (۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲) اروپایی‌ها این آمادگی را داشتند که موضعی منعطف‌تر در قبال ایران، از جمله در خصوص تداوم سطح پایینی از غنی‌سازی اورانیوم اتخاذ نمایند؛ اما ایالات متحده در دوران دولت بوش و نه در همه آن دوران، چنین آمادگی را نداشت و حتی پیش از ورود در سال ۲۰۰۶ به مذاکرات در قالب ۵+۱، از بیرون مذاکرات اروپایی‌ها را به پذیرش موضع عدم غنی‌سازی، متقاعد نمود (Thomas Pickering, personal communication, November 25, 2015).

مشاهده می‌شود که چگونه برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به

اتحادیه اروپا بر سیاست این اتحادیه در قبال ایران، در مقطع اولیه مذاکرات هسته‌ای تاثیر گذاشته و آن را به دنباله‌روی از سیاست مهار امریکا نسبت به ایران و کنار گذاشتن سیاست اولیه خود در قبال ایران، مبنی بر تعامل سازنده واداشت.

### تغییر راهبرد منطقه‌ای ایالات متحده و آغازی بر پایان یک بحران طولانی

**غیرضروری:** در پایان سال ۲۰۱۲، مناقشه بر سر برنامه هسته‌ای ایران، به یک بن‌بست آزاردهنده متقابل رسیده بود. ادبیات مناقشه،<sup>۱</sup> از چنین شرایطی به عنوان زمان چیدن میوه (استعاره از زمان رسیدن به نتیجه نهایی)<sup>۲</sup> یاد می‌کند؛ مفهومی که اساسا به حل و فصل سیاسی مشروط به چند متغییر اصلی اشاره دارد. اول اینکه همه طرف‌ها باید چیزی برای به دست آوردن داشته باشند. دوم اینکه همه طرف‌ها باید رهبرانی با قابلیت و توانایی رسیدن به یک توافق داشته باشند. سوم آنکه باید مصالحه کافی در بخش‌های مربوط به هر دو طرف توافق، موجود باشد تا رهبران بتوانند مخاطبان داخلی خود را متقاعد سازند که از منافع ملی محافظت شده است و در نهایت، چهارم اینکه هر دو طرف باید به یک فرایند ارتباطی مستقیم رضایت‌بخش برای دوطرف دسترسی داشته باشند (Kaussler, 2014: 114-f).

اما در تحول محرمانه‌ای که بعدها آشکار شد و آن را هم در چهارچوب ادبیات مناقشه و هم در راستای تغییر سیاست منطقه‌ای ایالات متحده می‌توان تبیین نمود؛ باراک اوباما اوایل سال ۲۰۱۲ با واسطه قرارداد پادشاه عمان، ضمن درخواست مذاکره دوجانبه به رهبری جمهوری اسلامی اطمینان داد که ایالات متحده خواستار به رسمیت شناختن برنامه هسته‌ای ایران و رفع تحریم‌های مرتبط با آن است. مقام معظم رهبری، حدود سه سال بعد در دیدار مسئولان نظام در تاریخ ۲ تیر ۱۳۹۴ (سه هفته پیش از حصول برجام)، ضمن ارائه تاریخچه‌ای مختصر از مذاکرات هسته‌ای، آن را فرا تر از مذاکرات با ۵+۱، مذاکرات ایران با امریکا دانستند (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۴).

1. conflict literature

2. ripeness

در چنین شرایطی با روی کار آمدن دولت حسن روحانی، در خرداد سال ۱۳۹۲، دور جدیدی از تعامل ایران با غرب و مشخصاً با ایالات متحده در خصوص پرونده هسته‌ای آغاز شد. روحانی با اتکا به تسلطی که به‌واسطه داشتن مسئولیت پرونده هسته‌ای، پیش از سال ۲۰۰۵ داشت و با دریافت اختیار تام در این خصوص از مقام رهبری برای مذاکره و توافق با غرب در خصوص پرونده هسته‌ای (NBC News, 2013)، دیپلماسی جدید هسته‌ای ایران را براساس دکترین برد و نه رویکرد بازی با حاصل جمع صفر، کلید زد. اولین گام در این مسیر جدید، در مهر ۱۳۹۲ (سپتامبر ۲۰۱۳) با ملاقات وزرای خارجه ایران و ۱+۵ در حاشیه اجلاس مجمع عمومی در نیویورک و البته ملاقات یک ساعته وزرای خارجه ایران و آمریکا (برای نخستین بار) و تماس تلفنی روحانی و اوباما، روسای جمهور دو کشور که بالاترین سطح تماس میان مقامات جمهوری اسلامی و ایالات متحده از زمان انقلاب اسلامی ایران بود، برداشته شد.

**نقش اتحادیه اروپا به عنوان تسهیل‌کننده و توازن‌بخش در مذاکرات هسته‌ای:** دو ماه بعد در ژنو و با حضور وزرای خارجه ایران و ۱+۵ و نیز نماینده عالی سیاست خارجی وقت اتحادیه اروپا، کاترین اشتون، توافق ژنو که خروجی آن برنامه اقدام مشترک<sup>۱</sup> بود؛ به دست آمد. در همین راستا، طی یک‌سال‌ونیم مذاکره (ژانویه ۲۰۱۴ تا جولای ۲۰۱۵) برای رسیدن به توافق نهایی یا همان برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)<sup>۲</sup> آنچه بیش از هر چیز خود را نشان می‌داد؛ تلاش اتحادیه اروپا برای ایفای دو نقش مجزای تسهیل‌کننده<sup>۳</sup> و توازن‌بخش<sup>۴</sup> بود.

نقش تسهیل‌کنندگی مستقیم اتحادیه، عمدتاً از طریق نماینده عالی اتحادیه در امور خارجه و سیاست امنیتی، که به نوعی واسط میان ایران و ۱+۵ در جلسات مذاکره چندجانبه بود؛ اعمال می‌شد. این نقش در یک سطح، به منظور تثبیت و ارتقای بازیگری جهانی اتحادیه پیگیری می‌شد و در سطح دیگر، با هدف کاهش

1. Joint Plan of Action
2. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)
3. facilitator
4. balancer

خصوصیت میان ایران و آمریکا به عنوان شرط لازم ارتقای روابط اتحادیه با ایران مدنظر قرار داشت. البته این نقش، جدید نبود و خاویر سولانا در سال ۲۰۰۶، با جلب اعتماد مقامات دولت بوش، از جمله کاندولیزا رایس، وزیر خارجه وقت ایالات متحده، توانست موافقت دولت آمریکا در خصوص اعطای نمایندگی از طرف ۵+۱ به نماینده عالی اتحادیه در مذاکرات با ایران و ایفای نقش تسهیل کننده بی طرف<sup>۱</sup> را به دست آورد. با اتمام دوره سولانا، تمام مسئولیت‌های وی در خصوص مذاکرات، به کاترین اشتون، نماینده عالی جدید اتحادیه اروپا منتقل شد و نیز با اتمام دوره اشتون و پس از تمدید ضرب‌الاجل حصول توافق نهایی از نوامبر ۲۰۱۴ تا جولای ۲۰۱۵، این انتقال در مورد خانم موگرینی تکرار شد (Alcaro, 2014). اتحادیه اروپا در مذاکرات هسته‌ای، یک نقش تسهیل کننده غیرمستقیم نیز داشت که در این چهارچوب، اتحادیه، عمدتاً از طریق سه کشور فرانسه، آلمان و انگلستان با مهار محیط بیرونی مذاکرات نقش کاتالیزور را ایفا نمود. در این زمینه می‌توان به تعدیل فضای عصبانیت و اضطراب به وجود آمده در میان بعضی دولت‌های عربی منطقه و نیز رژیم صهیونیستی اشاره کرد.

نقش توازن‌بخشی اتحادیه اروپا برخلاف نقش تسهیل کننده آن، متمرکز بر کسب و حفظ منافع اقتصادی و امنیتی اتحادیه و کشورهای عضو آن بود و عمدتاً از طریق سه کشور اروپایی حاضر در ۵+۱ و نه نماینده عالی، اعمال می‌شد. هدف اتحادیه از ایفای این نقش در سطوح جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای، به طور طبیعی، موازنه‌گری در قبال ایالات متحده آمریکا بود.

شاخص اول این توازن‌بخشی، ایجاد تعادل میان ایالات متحده و اروپا در دل مذاکرات هسته‌ای بود که توسط نمایندگان سه کشور اروپایی حاضر در مذاکرات پیگیری می‌شد. در همین راستا در بخشی از گزارش شورای روابط خارجی اروپا با عنوان «برگه امتیاز سیاست خارجی اروپا» منتشر شده در ژانویه ۲۰۱۴، ذیل عنوان «روابط با ایالات متحده در مورد ایران و اشاعه تسلیحات» آمده است: «گروه ۳ اتحادیه اروپا (EU3) در عین حال که از مذاکرات مستقیم میان ایالات متحده و

1. neutral facilitator

ایران دفاع می‌کند؛ مراقب است که این فرایند، به امری کاملاً دوجانبه تبدیل نشود. فرانسه بیشترین حساسیت را در این مورد داشت و مسیر سخت‌تری را در مورد شرایط یک توافق موقت برگزید... گزارش‌های متعدد رسانه‌ای حاکی از این بود که ایالات متحده از فابیوس ناخشنود شده است اما دولت اواما به سرعت، موضع فرانسه را به عنوان موضع خودش پذیرفت» (European Council on Foreign Relations, 2014).

شاخص دوم توازن بخشی اتحادیه در جریان مذاکرات، ایجاد توازن در اجرای مفاد توافق موقت و نیز در مسیر رسیدن به برجام با استفاده از عامل ارتقای روابط سیاسی و اقتصادی با جمهوری اسلامی در دو سطح کشورهای عضو اتحادیه و خود اتحادیه اروپا است. چنین حرکتی، علاوه بر این کارکرد، منافع اقتصادی کشورهای پیشگام در ارتقای روابط و در نهایت منافع اقتصادی اتحادیه اروپا به عنوان یک کل را نیز تامین می‌کرد.

**درس‌آموزی و انگیزه‌های اتحادیه اروپا برای ایفای نقش در مذاکرات هسته‌ای:** در این مقطع، اتحادیه اروپا با درس‌آموزی از مقایسه دو دوره مناسبات با ایران، یعنی دوره تعامل سازنده (۱۹۹۲ تا ۲۰۰۴) و دوره همراهی با سیاست بازدارندگی و مهار ایالات متحده (۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳) و درک این واقعیت که سیاست تحریم‌های شدید امریکا در قبال ایران، نتیجه مثبتی در خصوص حل و فصل مناقشه هسته‌ای و نیز مسائل منطقه‌ای در بر نداشته است؛ بازگشت به نوعی از تعامل سازنده را گزینه مطلوب می‌دید (احمدبیگی، ۱۳۹۳: ۷۶). در کنار این تجربه، عوامل انگیزشی مختلفی را می‌توان برای اتحادیه اروپا در زمینه ایفای نقش در مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام، در سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بر شمرد.

در سطح تحلیل داخلی، بحران مالی اروپا که در سال ۲۰۱۰ به اوج خود رسید، آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قابل توجهی را از خود بر جای گذاشت. کمیسیون اروپا در سند منتشره خود در سال ۲۰۱۰، با عنوان «اروپای ۲۰۲۰: راهبردی برای رشد هوشمند، پایدار و فراگیر»، سه سناریو را برای

روند رشد اقتصادی اتحادیه اروپا در دوران پس از بحران مالی، تصویر می‌کند. اول، پذیرش شرایط موجود که به شیب کمتر رشد اقتصادی برای سال‌های آینده نسبت به دوران پیش از بحران می‌انجامد. سناریویی که این اتحادیه را به قهقرا می‌برد. سناریوی دوم، رساندن شیب رشد اقتصادی، به شیب رشد قبل از بحران بود که در این حالت، اتحادیه در میان‌مدت، در اقتصاد جهانی به جایگاهی پایین‌تر از آنچه پیش از این برای خود تعریف کرده بود می‌رسید و سناریوی بلندپروازانه سوم هم عبارت بود از فراهم آوردن شیبی بیشتر از شیب رشد اقتصادی پیش از بحران، که باعث می‌شد اتحادیه اروپا طی مقطعی چندساله (تا سال ۲۰۲۰)، خود را به جایگاه سابق رسانده و پس از آن با شکوفایی فزاینده بتواند حتی جایگاه خود در عرصه اقتصاد جهانی را ارتقا دهد (European Commission, 2010: 9).

مشاهده می‌شود که وضعیت اقتصادی اتحادیه اروپا در مقطع فعلی (دهه پس از اوج‌گیری بحران اقتصادی)، چگونه به حیات و ممت یا سقوط و صعود آن گره خورده و از چه میزان حساسیت برای اتحادیه اروپا برخوردار است. اینجاست که اهمیت برقراری و رونق مجدد روابط اقتصادی و تجاری با ایران برای اتحادیه اروپا که زمانی نه چندان دور، اولین شریک تجاری کشورمان بوده است؛ بیش از پیش روشن می‌شود. ضمن اینکه موقعیت ژئواکونومیک خاص ایران نیز، دامنه منافع اقتصادی حاصله برای اتحادیه اروپا را در صورت از سرگیری و رونق‌بخشی روابط اقتصادی‌اش با ایران، مضاعف می‌سازد.

اما در سطح منطقه‌ای، اتحادیه اروپا با دو مسئله راهبردی در مورد خاورمیانه مواجه است. مسئله اول، بی‌ثباتی فزاینده‌ای است که در نتیجه انقلاب‌ها و شورش‌های به وقوع پیوسته در کشورهای عربی شمال آفریقا و خاورمیانه به وجود آمده و به بی‌ثباتی ذاتی و پیشین خاورمیانه افزوده است. به عنوان مثال در مورد سوریه، گروه‌های افراطی مذهبی مانند داعش که بعضاً از سوی قدرت‌های منطقه‌ای پشتیبانی شده‌اند، معادلات و محاسبات اروپا و حتی امریکا را در مورد سوریه بهم ریخته‌اند. امروز اروپا می‌داند که انفجار افراط‌گرایی قومی و مذهبی در سوریه و بخش‌های دیگر این منطقه، به نفع هیچ‌کس نخواهد بود و با

توجه به قراردادستن اتحادیه اروپا در شرایط حساس ترمیم اقتصادی، بیشترین متضرر خارجی وضع فعلی از منظر راهبردی، اروپا خواهد بود. سیل مهاجرانی که طی سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ از سوریه به سوی مرزها و به درون اتحادیه اروپا جاری شد، بر نگرانی‌های اتحادیه از شرایط بحرانی خاورمیانه افزوده است.

مسئله دوم در سطح تحلیل منطقه‌ای، به چرخش راهبردی سیاست خارجی ایالات متحده در قرن ۲۱ به سمت آسیا و اقیانوسیه و کاهش حضور آن در منطقه خاورمیانه مربوط می‌شود که ریشه در تغییر نگاه راهبردی دولت ایالات متحده به منطقه و نیز مقتضیات راهبردی سیاست خارجی این کشور دارد. در چنین شرایطی، یک گزینه راهبردی هوشمندانه برای اتحادیه اروپا می‌تواند تقویت حضور در منطقه، به منظور پرکردن خلاء ناشی از کاهش حضور ایالات متحده در خاورمیانه باشد. مشاهده می‌شود که حصول توافق جامع هسته‌ای ایران و ۵+۱، می‌توانست مهم‌ترین تضمین موفقیت این حضور برای اتحادیه اروپا باشد؛ چرا که جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر تنها کشوری است که از ابعاد مختلف، قابلیت حفظ ثبات و امنیت منطقه را داراست و ثبات و امنیت منطقه‌ای، عامل کلیدی برای موفقیت حضور اروپا در منطقه خواهد بود.

در نهایت و در سطح تحلیل بین‌المللی، باید گفت که مذاکرات هسته‌ای ایران، دو نکته جذاب برای اتحادیه اروپا داشت. اول اینکه پس از تحمل دوران سخت هشت ساله حاکمیت نومحافظه کاران بر امریکا که روابط دو سوی آتلانتیک را به پایین‌ترین سطح پس از جنگ دوم جهانی تقلیل داد، اتحادیه می‌چتوانست از این طریق، مدعی اثبات برتری نهایی قدرت نرم و دیپلماسی بر قدرت سخت و نظامی‌گری و نیز برتری چندجانبه‌گرایی بر یکجانبه‌گرایی در حکمرانی جهانی شود. این به نوعی اثبات مولفه‌های فرهنگ راهبردی اروپایی‌ها و حرکت در جهت احیای رسالت رنگ باخته اروپایی در مقابل رسالت پر سروصدای امریکایی و البته شاید سرپوشی بر اختلاف وزن راهبردی دو سوی آتلانتیک بود.

دیگر اینکه مذاکرات هسته‌ای ایران موجب افزایش پرستیژ اتحادیه اروپا به

عنوان یک بازیگر اصلی در عرصه جهانی شد و در نمایشی از به اصطلاح، رهبری و مدیریت جهانی، اروپا را شانه به شانه ایالات متحده در سطح بین‌المللی قرارداد. اصرار اروپایی‌ها بر استفاده از عنوان «سه بعلاوه سه» (E3+3) و یا «سه و اتحادیه اروپا بعلاوه سه» (E3/EU+3) به جای عنوان جاافتاده «پنج بعلاوه یک» (P5+1)، که امریکایی‌ها عمدتاً از آن استفاده می‌کنند، در همین راستا قابل تحلیل است. بنابراین تردیدی نیست که مذاکرات هسته‌ای ایران و حصول برجام، دستاوردی بزرگ برای سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا در سطح تحلیل بین‌المللی محسوب می‌شود.

مشاهده می‌شود که در مقطع مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام (۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵)، انگیزه‌های اتحادیه اروپا در خصوص ایفای نقش در زمینه حصول برجام، در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی، مشخصاً متأثر از دو شاخص برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا و چرخش امریکا به سوی آسیا بوده است که باعث کاهش وزن دنباله‌روی در رویکرد ترکیبی اتحادیه اروپا در قبال امریکا در خصوص ایران شد.

**پسابرجام: کاهش همگرایی فرآتلانتیکی و بازگشت اروپا به رویکرد تعامل سازنده با ایران:** شورای روابط خارجی اروپا در ارزیابی خود از سیاست خارجی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۵، با عنوان «برگ امتیاز سیاست خارجی اروپا ۲۰۱۶» که در ژانویه ۲۰۱۶ منتشر شد، به سیاست اتحادیه اروپا در قبال ایران و روابط اتحادیه با ایالات متحده در خصوص ایران، در کنار اقدامات دیپلماتیک و تحریم‌ها علیه روسیه، بالاترین نمره‌ها را در میان موارد مختلف و متعدد مورد اشاره در گزارش داده است.

این شورا در بخش دیگری از برگه امتیاز ۲۰۱۶ سیاست خارجی اروپا، «اتحاد فرآتلانتیکی» را مبنای راهبرد دیپلماتیک منتهی به برجام دانسته و به این موضوع اشاره می‌کند که اتحادیه اروپا و ایالات متحده، در طول مذاکرات هسته‌ای، علی‌رغم تلاش‌های ایران برای ایجاد شکاف میان آنها، هماهنگی خود را حفظ کردند اما در عین حال، حفظ این میزان از اتحاد در مرحله اجرای برجام، نامحتمل



است. علت این واگرایی را باید در تفاوت رویکرد دو سوی آتلانتیک به توافق هسته‌ای با ایران دنبال کرد؛ چرا که رهبران ایالات متحده بر اهمیت برجام از منظر مهار قابلیت هسته‌ای ایران تاکید دارند و رهبران اروپایی به این توافق به عنوان گشاینده «فصل جدیدی از روابط با ایران، بر مبنای همکاری» می‌نگرند. در همین راستا، اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن، به واسطه فشارهای شدید داخلی که متوجه دولت‌ها در تهران و واشینگتن است، فضای سیاسی بیشتری نسبت به طرف امریکایی برای ورود به ایران داشته‌اند (European Council on Foreign Relations, 2016: 121).

در راستای بازگشت اتحادیه به تعامل سازنده با ایران، پارلمان اروپا در تاریخ ۲۵ اکتبر ۲۰۱۶، قطعنامه‌ای را با عنوان «راهبرد اتحادیه اروپا در قبال ایران، پس از توافق هسته‌ای»<sup>۱</sup> با ۳۷ رأی موافق و ۱۵ رأی مخالف تصویب نمود که در محافل سیاسی به سند عادی‌سازی روابط ایران و اروپا مشهور شد. این قطعنامه مشتمل بر ۵۲ پاراگراف اجرایی، ذیل بخش‌های: ۱- گفت‌وگوی سیاسی، ۲- مسائل تجاری و اقتصادی، ۳- همکاری‌های بخشی، ۴- امنیت منطقه‌ای و ۵- موضوعات اجتماعی اقتصادی، حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق بشر است.

مفاد این قطعنامه، بازتابی از نگاه افکار عمومی و اراده شکل‌گرفته در میان نخبگان کشورهای عضو اتحادیه برای بازگشت به روابطی مبتنی بر منافع و تهدیدات مشترک، در بستر احترام و درک متقابل است (European Parliament, 2016). تنها سه روز پس از تصویب این راهبرد، خانم موگرینی، نماینده عالی امور خارجه و سیاست امنیتی اتحادیه اروپا، به عنوان شخص اول نهاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه و رئیس کمیسیون مشترک برجام، خود را به تهران رساند تا در سومین سفرش به جمهوری اسلامی پس از اجرایی شدن برجام، در خصوص روابط دوجانبه و مسائل منطقه‌ای، به‌ویژه مسئله سوریه، با رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه ایران رایزنی کند.

در همین راستا، فدریکو موگرینی، نماینده عالی سیاست خارجی اتحادیه

اروپا در اولین واکنش به انتخاب دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور امریکا در مصاحبه با کریستین امانپور در شبکه خبری سی ان ان، با وجود ابراز امیدواری در خصوص اینکه استحکام روابط فرآتلانتیکی بر اختلاف‌نظرها و نگرانی‌ها غلبه کند؛ تأکید کرد که سیاست خارجی اتحادیه اروپا، توسط ایالات متحده تعیین نمی‌شود و «ما در مورد آن، مستقلاً تصمیم‌گیری می‌کنیم». وی همچنین گفت که موافقت‌نامه هسته‌ای، یک توافق دوجانبه میان ایالات متحده و ایران نیست، بلکه توافق‌نامه‌ای چندجانبه است که توسط قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل نیز مورد تأیید قرار گرفته است و اینکه وی شخصاً مسئولیت کمیسیون مشترک برجام برای اطمینان از اجرای کامل آن توسط همه طرف‌ها را به عهده دارد (EU External Action website, 2016).

در همین راستا روند تاثیرگذاری طرف‌های برجام، به‌ویژه اتحادیه اروپا بر ایالات متحده در خصوص پایبندی به تعهدات برجامی آن در قبال ایران، پس از روی کار آمدن دولت ترامپ و نیز کنگره ۱۱۵ امریکا (که همزمان با دولت ترامپ و کماکان با اکثریت جمهوری خواه آغار به کارکرد) ادامه یافته است و علی‌رغم لفاظی‌های شدید ترامپ و اعضای ارشد تیم امنیت ملی وی و جمهوری خواهان تندروی کنگره، در خصوص ایران و برجام، شاهد آن بوده‌ایم که فشارهای آشکار و پنهان طرف اروپایی، چه در ظرفیت نهاد نمایندگی عالی سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا و چه از طریق دولت‌های بزرگ عضو اتحادیه، مانند فرانسه، آلمان، ایتالیا و حتی انگلستان در حال خروج از اتحادیه، توانسته است تا حدود زیادی بر تعدیل عمل سیاسی واشینگتن در خصوص برجام موثر باشد.

به عنوان مثال، سناتور باب کورکر، رئیس کمیته روابط خارجی سنای امریکا و طراح اصلی لایحه تحریم‌های جدید غیرهسته‌ای علیه ایران، در تاریخ ۴ آوریل ۲۰۱۷، در جلسه استماع سنا، به این موضوع اشاره می‌کند که پیگیری این لایحه دو حزبی که در آن زمان حدود ۴۰ طرفدار جمهوری خواه و دموکرات نیز داشت؛ به دلیل عدم اطمینان از چگونگی واکنش اتحادیه اروپا به آن و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران، فعلاً متوقف شده است (Reuters, 2017).

همچنین آدام زوبین، مدیر اداره کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری (اوفک) در دولت اوباما که از سوی وی به عنوان معاون این وزارتخانه نیز انتخاب شد و حدود یک ماه هم در دولت ترامپ (از ژانویه تا فوریه ۲۰۱۷) سرپرست این وزارتخانه بود، در تاریخ ۱۲ می ۲۰۱۷، در نامه‌ای خطاب به اعضای ارشد کمیته روابط خارجی سنا، ضمن ابراز نگرانی از اینکه تصویب قانون مورد اشاره منجر به واکنش سخت ایران و نیز متحدان امریکا (اتحادیه اروپا) شود؛ آن را مضر به حال منافع ایالات متحده می‌خواند و در عین حال اصلاحاتی را در متن لایحه پیشنهاد می‌دهد تا اگر قرار بر تصویب آن شد، نگرانی‌های مربوط به نقض روح و متن برجرام به حداقل برسد (Huffington Post: 2017).

این روند که دیپلماسی فعال وزارت امور خارجه ایران در چهارچوب کمیسیون مشترک برجرام و نیز در حوزه سایر مناسبات دوجانبه و بین‌المللی، در تثبیت و تشدید آن بسیار موثر بود، در نهایت منجر به تداوم پایبندی دولت ترامپ به برجرام با تمدید لغو تحریم‌های هسته‌ای امریکا علیه کشورمان، دو روز پیش از موعد مقرر (۱۹ می ۲۰۱۷) شد. مشاهده می‌شود که در دوره پسابرجام، با کاهش همگرایی میان دو سوی آتلانتیک و تمایل اتحادیه اروپا برای بازگشت به سیاست اولیه خود در قبال ایران، مبنی بر تعامل سازنده، وزن موازنه‌گری نسبت به دنباله‌روی در رویکرد ترکیبی اتحادیه در قبال امریکا، افزایش محسوسی یافته است.

### نتیجه‌گیری

بررسی‌های این مقاله نشان داد که اتحادیه اروپا در جریان مذاکرات هسته‌ای منجر به برنامه جامع اقدام مشترک (۲۰۱۵-۲۰۱۳) و نیز پس از اجرای برجرام، با دلایل و انگیزه‌های مختلف داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی، که با سه شاخص در نظر گرفته شده در این مقاله، برای تاثیر متغیر مستقل بر وابسته، بازگشت به سیاست تعامل سازنده در قبال ایران را تجربه می‌کند. روشن است که شاخص اول، یعنی اشتراکات تمدنی، از ابتدای تأسیس اتحادیه اروپا در اوایل دهه ۱۹۹۰ تا به امروز، همواره برای طرف غربی، یک وزن روانی و گفتمانی در تعامل با ایران

ایجاد کرده است. همچنین مشاهده شد که در مقطع مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام (۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵)، انگیزه‌های اتحادیه اروپا در خصوص ایفای نقش در زمینه حصول برجام، در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی، مشخصاً متأثر از دو شاخص برتری وزن راهبردی ایالات متحده نسبت به اتحادیه اروپا و چرخش امریکا به سوی آسیا بوده است.

در این راستا، مشاهده کردیم که اتحادیه اروپا در مذاکرات هسته‌ای، نه موازنه‌گری یا نه دنباله‌روی صرف (که هریک از شاخص‌های مهم رئالیسم ساختاری والتز و نظریه توازن قوای مشتق از آن است)، بلکه ترکیبی از این دو را نسبت به ایالات متحده اتخاذ نموده است؛ رویکردی که در مقطع پیش از مناقشه هسته‌ای، متأثر از دو شاخص اشتراکات تمدنی و برتری وزن راهبردی امریکا، خود را در قالب اشتراک اهداف و تفاوت سیاست‌های دو سوی آتلانتیک در قبال ایران نشان داد و پس از آن در مقطع اولیه مذاکرات هسته‌ای، به افزایش شدید میزان دنباله‌روی نسبت به موازنه‌گری در تأثیرپذیری از شاخص برتری وزن راهبردی امریکا انجامید. اما در مذاکرات هسته‌ای منجر به برجام (۲۰۱۳-۲۰۱۵)، شاهد کاهش وزن دنباله‌روی نسبت به موازنه‌گری، از سوی اتحادیه اروپا، متأثر از دو شاخص برتری وزن راهبردی ایالات متحده و چرخش امریکا به سوی آسیا بودیم که در قالب ایفای نقش اتحادیه در مذاکرات، مبتنی بر دو کارویژه ایجاد «تسهیل» و «توازن» متبلور شد. همچنین نشان دادیم که این رویکرد در دوران پسابرجام نیز با کاهش همگرایی میان دو سوی آتلانتیک و تمایل اتحادیه اروپا برای بازگشت به سیاست اولیه خود در قبال ایران، مبنی بر تعامل سازنده، در قالب ایفای نقش نماینده عالی اتحادیه، به عنوان رئیس کمیسیون مشترک برجام و نیز دولت‌های اصلی عضو اتحادیه، با محوریت اجرای کامل تعهدات طرف‌های برجام در دوره زمانی هشت ساله این توافق، ادامه یافته است.

انتظار می‌رود این رویکرد ترکیبی اتحادیه اروپا در قبال ایالات متحده، در دوران پسابرجام، با روی کار آمدن دولت ترامپ (که آغازگر دوره‌ای پرابهام و پرتلاطم در روابط فرآتلانتیکی است)، روندهای جاری جهانی و تاثیرات متقابل

این دو بر هم و همچنان با دادن وزن بیشتر به موازنه‌گری در مقابل دنباله‌روی، تداوم یابد. در این شرایط، نوع رفتار کشورهای فرانسه و آلمان و حتی بریتانیای در حال خروج از اتحادیه و نیز رفتار اتحادیه اروپا، در چهارچوب نهاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک و با نقش‌آفرینی نماینده عالی آن، می‌تواند عاملی تعیین‌کننده در آینده روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی ایران باشد. در همین راستا، استفاده همه‌جانبه از ظرفیت‌های دیپلماتیک کشورمان برای شکل‌دهی به رفتار بازیگران رسمی و دولتی اروپایی و نیز خارج کردن گول‌های اقتصادی غیردولتی و کسب و کارهای اروپایی از تردیدهای پس‌برجامی ناشی از برخی تحریم‌های اولیه و غیرهسته‌ای آمریکا، می‌تواند علاوه بر بهره‌مندی کامل ایران از منافع اقتصادی برجام، زمینه تعامل راهبردی با اتحادیه، به‌ویژه در مسائل مختلف منطقه‌ای را فراهم آورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

## الف) فارسی

- احمدبیگی، مهدی. ۱۳۹۱. روابط فراآتلانتیکی در قرن ۲۱: همگرایی یا واگرایی، سیاست خارجی، ۲۶(۴)، ۹۸۵-۹۹۹.
- احمدبیگی، مهدی. ۱۳۹۳. ژنو، کاتالیزور روابط ایران و اتحادیه اروپا، همشهری ماه، ۱۱۹، ۷۶-۷۹.
- بیلیس، جان، اسمیت، استیو. ۱۳۸۳. جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. ۱۳۹۴. بیانات در دیدار مسئولان نظام [سخنرانی]، بازیابی شده در ۷ مهر ۱۳۹۴، از: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30069>
- سجادپور، سیدمحمدکاظم. ۱۳۹۱. ماهیت روابط آمریکا و اروپا، همشهری دیپلماتیک، ۶۶، ۱۳-۱۵.

## ب) انگلیسی

- Alcaro, R. (2014, December 3). Opinion: Time for EU to hand Iran dossier to Mogherini. **Euobserver**. Retrieved from <https://euobserver.com/opinion/126772>
- EEAS**, November 1990, Transatlantic Declaration on EC-US Relations. Retrieved from ([eeas.europa.eu/us/docs/trans\\_declaration\\_90\\_en.pdf](http://eeas.europa.eu/us/docs/trans_declaration_90_en.pdf))
- Eliasson, Leif J. 2014. Problems, progress and prognosis in trade and investment negotiations: the transatlantic free trade and investment partnership. **Journal of Transatlantic Studies**, 12(2), 119- 139.
- European Commission**, 2010, COMMUNICATION FROM THE COMMISSION: EUROPE 2020 A strategy for smart, sustainable and inclusive growth. Retrieved from: <http://ec.europa.eu/eu2020/pdf/COMPLET%20EN%20>

BARROSO%20%20%20007%20-%20Europe%202020%20-%20EN%20  
version.pdf

**European Council on Foreign Relations.** 2014. European Foreign Policy Scorecard 2014. Retrieved from: [http://www.ecfr.eu/page/-/ECFR94\\_SCORECARD\\_2014.pdf](http://www.ecfr.eu/page/-/ECFR94_SCORECARD_2014.pdf)

**European Council on Foreign Relations.** 2016. European Foreign Policy Scorecard 2016. Retrieved from: [http://www.ecfr.eu/page//ECFR157\\_SCORECARD\\_2016.pdf](http://www.ecfr.eu/page//ECFR157_SCORECARD_2016.pdf)

**EU External Action website.** 2016. CNN interview: Mogherini on US President elected Trump. Retrieved from [https://eeas.europa.eu/headquarters/headquarters-homepage\\_en/14471/CNN%20interview:%20Mogherini%20on%20US%20President%20elected%20Trump](https://eeas.europa.eu/headquarters/headquarters-homepage_en/14471/CNN%20interview:%20Mogherini%20on%20US%20President%20elected%20Trump)

**European Parliament,** 2016, European Parliament resolution of 25 October 2016 on the EU strategy towards Iran after the nuclear agreement. Retrieved from: <http://www.europarl.europa.eu/sides/getDoc.do?type=TA&reference=P8-TA-2016-0402&format=XML&language=EN>

**Huffington Post.** 2017. *Former Top Treasury Official Warns Senators Against Iran Sanctions Bill.* Retrieved May 18, 2017, from [http://www.huffingtonpost.com/entry/adam-zubin-iran-sanctions\\_us\\_59163fd3e4b0fe039b34bdf8](http://www.huffingtonpost.com/entry/adam-zubin-iran-sanctions_us_59163fd3e4b0fe039b34bdf8)

Kagan, Robert. 2002. Power and Weakness. **Policy Review**, 113, 3-28.

Kaussler, Bernd (2014). **Iran's nuclear diplomacy: power politics and conflict resolution.** Abingdon: Routledge.

Kaussler, Bernd. 2012. From Engagement to Containment: EU-Iran Relations and the Nuclear Programme, 1992-2011. **Journal of Balkan and Near Eastern Studies**, 14(1), 53-76.

Lohmann, Sascha. 2016. The convergence of Transatlantic Sanctions Policy Against Iran. **Cambridge Review of International Affairs.**

Mearsheimer, John J. 2010. Structural Realism. in Tim Dunne, MiljaKurki, and Steve Smith, eds., **International Relations Theories: Discipline and Diversity** (pp. 77-94). 2nd Edition, Oxford University Press.

National Intelligence Council. **2005. Global Trends 2025: A Transformed World.** Retrieved from: [https://www.dni.gov/files/documents/Newsroom/Reports%20and%20Pubs/2025\\_Global\\_Trends\\_Final\\_Report.pdf](https://www.dni.gov/files/documents/Newsroom/Reports%20and%20Pubs/2025_Global_Trends_Final_Report.pdf)

- National Intelligence Council.** 2012. *Global Trends 2030: Alternative Worlds*. Retrieved from: [https://www.dni.gov/files/documents/GlobalTrends\\_2030.pdf](https://www.dni.gov/files/documents/GlobalTrends_2030.pdf)
- Nguyen, Hang Thi Thuy. 2016. The US-EU partnership: more necessary than ever. **Global Change, Peace & Security**, 28:2, 225-235.
- NBC News.** 2013. *Full transcript ann currys interview Iranian president Hassan rouhani* [interview]. Retrieved May 5, 2016, from: [http://www.nbcnews.com/id/53069733/ns/world\\_news-mideast\\_n\\_africa/t/full-transcript-ann-currys-interview-iranian-president-hassan-rouhani/#.WLv0tzgkQWw](http://www.nbcnews.com/id/53069733/ns/world_news-mideast_n_africa/t/full-transcript-ann-currys-interview-iranian-president-hassan-rouhani/#.WLv0tzgkQWw)
- Reuters.** 2017. *New US sanctions bill delayed by concern over Iran election*[news]. Retrieved May 18, 2017, from: <http://www.reuters.com/article/us-iran-usa-sanctions-idUSKBN1762OR>
- Rodham Clinton, Hillary. 2014. **Hard Choices**. New York: Simon & Schuster.
- Waltz, Kenneth N. 2000. Structural Realism after the Cold War. **International Security**, 25(1), 5-41.
- Zarate, Robert. 2012. Values, National Interests and the Transatlantic Partnership's Future. **European View**, 11, 215-223.

